

سخن روز یکم سپتامبر ۲۰۰۴
منوچهر جمالی

مسئله بنیادی انسان ، جستجوی زندگی در گیتی است نه « جستجوی حقیقت »

از کجا ، سکو لاریته سر چشمه میگیرد؟

مسئله بنیادی انسان در اصل ، « جستجوی حقیقت » نبوده است ، بلکه مسئله بنیادی انسان ، جستجوی زندگی در گیتی « بوده است و میباشد . در گذشته ، این سر اندیشه ، در داستانهای « جستجوی آب زندگی » ، شکل به خود می گرفت . داستانهای خضر (که نام دیگر همان سیمرغ است) آب حیات را میجوید (در داستانی در شاهنامه) . تشنه آب بودن ، تشنه گوهر زندگیست . همچنین داستان رستم در هفتخوان ، که گرم اورابه آب راهنمایی میکند ، حاوی همین اندیشه جستجوی زندگیست ، و گرم ، یکی از چهره های سیمرغست . آب ، به معنای افشیره و شیره زندگی (همه جانها) شمرده میشد . جانور ، می زید ، ولی انسان ، فقط نمی زید ، بلکه در جستجوی « زندگی کردن بهتر در گیتی » است . او میخواهد که بهتر از آن بزید ، که زندگی میکند . او با خردش ، که پیدایش همان جان یا زندگی اوست ، میتواند زندگی خود را بهتر سازد . خردش ، کلید ، گشودن بهشت در گیتی است . او میخواهد برغم فریب خوردن ، برغم درد بردن ، برغم اشتباه کردن ، برغم برخورد با تضادها ، برغم واقعیات تلخ و پیچیده ، بهتر زندگی

کند . او حتا میخواد بر غم مرگ ، زندگی کند ، و مرگ را تبدیل به زندگی کند . برترین دروغ و فریب ، آنست که به انسان بگویند « بهترین زندگی که تو در گیتی میجوئی » در گیتی نیست ، بلکه در زندگی دیگری ممکن است ، که در غیب است ، و فراسوی دنیاست . تو باید به این شک کنی و بدبین باشی که در این گیتی میتوانی به زندگی بهتر دست یابی . ولی در فرهنگ ایران (نه در زرتشتیگری ، اینها ، دومقوله متفاوت و حتا متضادند) ، هومان که « خردسامانده ، و اصل ضدقهر و پر خاشگری » است ، و ما با آن ، به برترین زندگی در این گیتی میرسیم ، بُن هر انسانی ، و در میان هر انسانی است ، و طبعاً جستجوی زندگی ، جستجوی همین بُن زندگی در خود است . افزوده بر این ، هومان یا بهمن ، اصل میان بطور کلی هست . به عبارت دیگر ، اصل بهم پیوند دهنده میان انسانها ، و میان انسان و خداست (خوشه انسانها ، خداست) . هومان ، هم ، در میان انسانست ، و هم میان انسانها ، و هم میان انسان و خدا . بدینسان ، پیامبری و مظهر الهی و رسولی ، در میان خدا و انسان و گیتی نیست . میان خدا و انسان ، بریدگی نیست که نیاز به واسطه ای باشد . معنا و اصل آفرینندگی و بهزیستی ، در ژرفای خود انسانست ، که باید بجوید ، نه در کتاب مقدسی ، نه در سخنانی که پیامبری یا رهبری بنام خدا گفته است . معنا و حقیقت زندگی در بُن هر انسانست . معنا و حقیقت زندگی را در فراسوی زندگی ، در فراسوی دنیا قرار دادن ، بزرگترین دروغ و فریب است . دروغ ، در فرهنگ ایران ، اصل آزار (اصل زدار کامگی) است . همه این ایمانها ، که حقیقت و معنای زندگی را ، فراسوی زندگی میدانند (میان انسان را ، از درون انسان ، می برتد و پاره میکنند و به فراسویش میبرند) آزارنده زندگی در این گیتی هستند ، نه رستگار سازنده . فرهنگ ایران ، دوجهان را نمیشناخت . اصل به همبستگی جهان و خدا که اصل عشق یا مهر باشد ، راه به چنین پارگی و بریدگی را می بست . این خدا خودش بود که گیتی (=

دنیا) میشد، و طبعاً دنیا و جسم و تن، همانقدر مقدس بودند که خدا. گیتی و انسان، امتداد و گسترش و شکوفائی خود خدا بودند. واژه «معنا»، چیزی جز همان واژه «مانا» نیست، که «مینو» باشد. مینو، به معنای تخمیست که هنگامی روئید، بهشت و خدا (مینو) میشود. هومان (= بهمن)، مینوی درون مینو، یعنی تخم درون هر تخمیست. انسان هم که «مردم» باشد، چنین تخمیست. مردم، مرکب از «مر + تخم» است. به عبارت دیگر، هومان، اصل زاینده و آفریننده در خود هر جانیست. جوهر و حقیقت و معنا (مانا = مینو) ی هر انسانی، در ژرفای خود زندگیش هست. انسان در جستجوی بهزیستی، جهان را بهتر و آبادتر میکند. هرچه، جهان را آبادتر سازیم، بهتر خواهیم زیست. هومان را مردم، «بزمونه = اصل بزم و همپرسی، اصل زایش» میخواندند. هومان که خردسامانده باشد، خردی بود که از ژرفای انسان با همپرسی (= دیالوگ)، جهان را سامان میداد. سامان، به معنای نظم و حکومت است. حکومت، مستقیماً از خردی که در ژرفای انسانها، میترآوید. حکومت الهی، معنائی نداشت. این همان اندیشه ایست که در غرب، در سکولاریته، پیگیری میشود، و در ایران، زرتشتیگری (در دوره ساسانیان) آنرا سرکوبی کرد. سکولاریته، معنا و حقیقت زندگی را در خود زندگی، در همین گیتی میداند، و با آباد ساختن گیتی، و با گسترش داد و آزادی و خرد انسانی در این گیتی، یقین دارد که میتواند زندگی را بهتر سازد. سکولاریته میکوشد، حداقل این اندیشه را در گستره حکومت، واقعیت بدهد، ولی در واقع، ریشه در اندیشه ای دارد که سراسر زندگی را در برمیگیرد. زندگی در خودش، معنا و حقیقت دارد. به عبارت ایرانی، بُن زندگی، در خود زندگی انسان است (= هومان). زندگی انسان، نیاز به آن ندارد که به آن معنا و حقیقت «داده شود»، یا هر روزی، کسی برای آن معنائی تازه

وضع کند . نوسازی (= فرسشگرد) ، فطرت خود انسان هست .
زندگی ، بی معنا نیست که کسی به آن معنا بدهد یا از آن معنا را
بگیرد . کشف کردن معنای زندگی در خود زندگی ، بیان اصالت
زندگی و اصالت خرد انسانی در گیتی است . دادن معنا به زندگی
، بیان آنست که زندگی ، به خودی خودش ، اصالتی ندارد .
درسکولاریته ، زندگی به خودی خودش ، آستن به معناست ، و در
پروردن زندگی ، این معنا ، زاده میشود .